



درونمایه‌های طنز در داستان‌های کوتاه زکریا تامر

دکتر محمود آبدانان مهدیزاده^۱ (نویسنده مسئول)

دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز

کامران سلیمانی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز

حدیث اسدی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۲

چکیده

زکریا تامر (۱۹۳۱) از برجسته‌ترین داستان نویسان معاصر سوری است. او در آثار خود، رنج و دشواری کنونی مشکلات انسان را در جهان معاصر اسلام را

۱. abdanan.mhmood@yahoo.com

۲. k.solimany۹۵@gmail.com

زوایای گوناگون با بهره‌گیری از اسلوب طنز، مورد کنکاش قرار داده است. از جمله حوزه‌هایی که در آن میتوان به بیان واقعیات پرداخت، زبان طنز می‌باشد؛ چرا که ادیب با استفاده از این اسلوب، میتواند پرده از حقایق پنهان و پوشیده بردارد و با توجه به تأثیرگذاری طنز در بیان زشتی‌ها و عیب‌های جامعه، چه در مقوله سیاسی، ویا اجتماع؛ می‌توان اذعان کرد که زبان طنز رساتر و برتر از زبان دیگر نوشته‌ها است. زکریا تامر با زبان طنز، از واقعیت دردناک جامعه خویش و جهان معاصر عرب، حقایق را آشکار و خوانندگان را به اندیشیدن در این مقوله، وا میدارد. وی با سلاح طنز، به رویارویی با مصائب و دشواری‌های زمانه خویش پرداخت و مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی عصر خویش را با اسلوبی هنرمندانه مطرح نمود. از این‌رو، این پژوهش بر آن است که با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی درونمایه‌های طنز با سه محور، فقر و فاصله طبقاتی، آزادی و مبارزه با استبداد، نكوهش و تمسخر ملت عرب از سوی حاکمان مستبد و بیان دیدگاه‌های در این زمینه در داستان‌های کوتاه تامر پردازد.

کلیدواژه‌ها: زکریا تامر، طنز، داستان‌های کوتاه، فقر، آزادی.

مقدمه

طنز، خروج از هنجار عادی کلام است؛ زبان نویسنده در طنز، چیزی جز معنای عرفی کلام را مدنظر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر طنز روایتی واقع‌گراست که شکل و لحن واقع‌گرایانه ندارد، لذا ادبیات طنز از والاترین مصادیق هنر متعهد است؛ زیرا در آن شاعر و نویسنده خود را فدای هنر خود می‌کند و هنرش را را نیز در بست در خدمت جامعه و مردم قرار می‌دهد (باقریان بستان آباد، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

طنز گونه‌ای از ادبیات نامتعارف و شاخه‌ای از ادبیات انتقادی و اجتماعی است. لغت طنز به معنای افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، مسخره، طعنه، سرزنش، ناز و... است. (معین، ۱۳۸۲: ۶۶۴) معادل انگلیسی طنز، satire است که از satira در لاتین گرفته شده که آن نیز از ریشه atyros یونانی است. satira نام ظرفی پُر از میوه‌های متنوع بود که به یکی از خدایان کشاورزی هدیه داده شده بود و به معنای واژگانی

«غذای کامل» یا «آمیخته‌ای از هرچیز» بود. (اصلائی، ۱۳۸۵: ۱۴۰؛ بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸: ۲۸)

قدمت طنزپردازی به معنای اصیل آن، به زمان آغاز فعالیت‌های نمایشی یونان باستان و سپس روم باستان باز می‌گردد. در آن زمان، آریستوفان (Aristophane)؛ شاعر طنزپرداز یونانی با اتخاذ روش هجایی، انواع مسائل روزمره را مورد انتقاد قرار داد. موضوعات وی، اغلب در دفاع از سنت‌ها و انتقاد از آرمان‌های نو(بدعت‌ها) خلاصه می‌شد. در روم نیز پلوت (Plaute: ۲۵۴-۱۸۳ BC) شاعر طنزپرداز، با حدود ۱۳۰ نمایش‌نامه، در این زمینه، شناخته شده که موضوعات این نمایش‌نامه‌ها، عموماً با الهام از اندیشه یونانیان انتخاب شده و به نگارش درآمده‌اند. (حلبی، ۱۳۶۴: ۱۰۰) ادبیات گذشته گرچه هیچ وقت از چنین تلاش‌هایی خالی نبوده است اما نکته حائز اهمیت این‌جاست که طنز با تعاریف جدید خود، گویا نوبرانه‌ای است در وادی سخن؛ مفهومی با رسالتی سنگین در جدال با ناراستی‌هاست چنان که نه وامدار هجو و دشنام غیر منطقی است و نه چندان میان‌های است با شوخی‌های گذرا و هزل‌های کم ارج (رجبی، ۱۳۹۱: ۷۴).

طنز ماهیتی پیچیده و چندلایه دارد. دربارهٔ طنز و تعریف اصطلاحی آن دیدگاه‌های متفاوت است. برخی معتقدند «طنز یعنی به تمسخر گرفتن عیب و نقص به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض اجتماعی؛ و آن صورت تکامل یافتهٔ هجو است. به عبارت دیگر: طنز، هجوی است از روی غرض اجتماعی» (صلائی، ۱۳۸۵: ۵). زرین کوب بر آن است که طنز «طغیانی نامرئی بر ضد نامعقولی هاست.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۰) برخی دیگر برآنند که «در ادبیات طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبهٔ نامطلوب رفتار بشری، فساد اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد.» (اصلائی، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

طنز و طنزپردازی در طول تاریخ ادبیات ملل، همواره در کنار انواع دیگری مانند هزل، هجو و فکاهه وجود داشته است و شاعران و نویسندگان بسیاری از آن برای بیان مقاصد خود استفاده کرده‌اند و با بینش و نگرش خاص خود به ریشه‌یابی معضلات سیاسی و

اجتماعی پرداخته‌اند و آنها را با زبان طنز در آثار خود به تصویر کشیده‌اند و زبان را وسیله عینیت بخشیدن به اندیشه و تراوشات فکری خود قرار دادند.

هدف طنز، اصلاح و تزکیه است، نه ذم و مردم‌آزاری. خنده‌اش، خنده‌ی علاقه و دلسوزی است و کسانی را که مخاطبش هستند، به اندیشه و تفکر وا می‌دارد. هوراس، طنزنویس بزرگ، عملکرد کل ادبیات و از جمله طنز را در دو کلمه خلاصه می‌کند: آموزش و سرگرمی. (پلارد، ۱۳۷۸: ۹۸) امروزه بیشتر به جنبه‌های انتقاد اجتماعی طنز توجه می‌شود. طنز، گرچه در ظاهر می‌خنداند، اما خنده حاصل از آن، خنده‌ای است که «از گریه غم انگیزتر است»؛ زیرا در پس خنده حاصل از طنز، واقعیتی تلخ و دردناک وجود دارد که در عمق وجود، خنده را می‌خشکاند و انسان را به تفکر وا می‌دارد. به همین دلیل درباره طنز گفته‌اند: طنز یعنی گریه کردن قاه قاه، طنز یعنی خنده کردن آه آه. خنده حاصل از طنز، خنده‌ای است «همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زنده و نیش دار که با ایجاد ترس و بیم، خطاکاران را به خطای خود متوجه می‌سازد و در مقام تشبیه می‌توان گفت که قلم طنز نویسی، کارد جراحی است، نه چاقوی آدم کشی. با همه تیزی و برندگی‌اش، جانکاه و مزی و کشنده نیست، بلکه آرام بخش و سلامت آور است. زخم‌های نهانی را می‌شکافد و عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد.» (آریان پور، ۱۳۸۲: ۳۷) به طور کلی، در بیشتر تعاریف طنز، بر سه عنصر؛ انتقاد اجتماعی، خنده و اصلاح طلبی تأکید می‌شود.

در عصر حاضر، شاهد نویسندگان و شاعرانی هستیم که با قلم طنز و فکاهه به نقد دوران و زمانه خود پرداخته‌اند و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی روزگار نابسامان خود را با اسلوب‌های هنرمندانه و در قالب طنز مطرح می‌کنند. (عزیزی بنی طرف، ۱۳۶۹: ۷) در میان شاعران و نویسندگان سوری زکریا تامر، لطیفه‌گوترین آنهاست. او یکی از مهمترین و برجسته‌ترین نویسندگان دهه شصت میلادی نه تنها در سوریه بلکه در کل جهان عرب بود که به برکت عمر طولانی و پربار خود، زیباترین مجموعه‌های داستان را به ادبیات عربی تقدیم کرد؛ و این به دلیل ساختار منحصر به فرد

وی است که تلفیقی از عالم معقول و غیر معقول و رؤیا و کابوس و توهم بود و همچنین عنصر تخیل بلاغی که براساس تصویر و مجاز بود. تأثیری که زکریا بر داستان نویسان داشت برای هیچکدام از نویسندگان نسل قبل میسر نشد.

۱-۱. دورنمایی از زندگی نامه و شخصیت علمی و ادبی زکریا تامر

زکریا تامر سال ۱۹۳۱ میلادی در خانواده‌ای ساده در سوریه در محله مَحْصَه به دنیا آمد و دوره ابتدایی را در آنجا گذراند و در مدرسه دولتی درس خواند و مجبور به ترک تحصیل شد. سال ۱۹۴۴ در خانه ادامه تحصیل داد و هم‌زمان به کار هنری نیز مشغول بود. سال ۱۹۵۸ شروع به نوشتن داستان‌های کوتاه و همچنین مقاله‌های کوتاه کرد. اولین داستان‌های خود را در سال ۱۹۶۰ منتشر کرد. از سال ۱۹۸۱ در انگلستان زندگی کرد؛ به همین خاطر نسبت به سایر نویسندگان معاصر از تفکرات مدرن‌تری برخوردار است. (تامر، ۱۹۹۴: ۴)

زکریا تامر متولد (۱۹۳۱م) در سوریه، از نویسندگان مشهور داستان کوتاه در جهان عرب به شمار می‌آید و مجموعه‌های داستان‌هایی از او چون «النمور فی الیوم العاشر»، «الربیع فی الرماد»، «الرعد» و ... به چاپ رسیده است. این نویسنده سوری، حدود ۱۵۰ داستان کوتاه نیز برای کودکان و نوجوانان به نگارش درآورده است که باعث شده وی در زمره نامدارترین نویسندگان داستان‌های کوتاه در سوریه به شمار آید. با وجود اینکه، زکریا تامر یکی از داستان نویسان برجسته‌ی سوریه و حتی دنیای عرب است اما متأسفانه آثارش در دیگر کشورها کمتر شناخته شده است. وی با بیانی ساده و روان؛ علی‌رغم شرایط خاص اجتماعی؛ از جمله فشار و فضای اختناق و سرکوبی حکومت، به بیان رنج و دشواری‌های موجود در جامعه اش می‌پردازد. تامر سخنان و نظریاتش را به زیبایی در قالب داستان‌هایش می‌ریزد تا تلخی واقعیت موجود را کمتر کند. او به عنوان یک هنرمند داستان‌نویس به خوبی وظیفه‌اش را در قبال جامعه انجام می‌دهد. او با بیان دادن دردها و دشواری‌های موجود در جامعه به سردمداران حکومت گوشزد می‌کند. او نه تنها

نویسنده‌ای مردمی و نمایانگر جامعه آشوب‌زده خود است بلکه به مسائل اساسی انسانی هم می‌پردازد. نثر تامر روان و سهل و ممتنع است. او از عناصر زیبایی‌شناختی به خوبی استفاده کرده و همچنین از طنز و کنایه و رمز به شیوه‌ای ماهرانه و شگفت بهره گرفته است. داستان‌هایش بیان‌گر مشکلات، دغدغه‌ها، یأس و ناامیدی، مسائل سیاسی، اجتماعی، فکری جامعه عرب است.

زکریا تامر با سبک‌های ادبی مختلف و با زبانی ساده ولی گزنده و با تصویرگری‌های ماهرانه‌اش و بدون اندک واهمه‌ای، سعی در بیان خواسته‌های خود دارد، چنانچه با انتخاب کلمات و واژه‌های مبهم و دور از ذهن در پی آراستن لفظ نیست.

از مهم‌ترین ویژگی‌های داستان‌های تامر، فراوانی و کثرت طنز و شوخ طبعی در نوشته‌های او است تا جایی که می‌توان او را نویسنده‌ای قدرتمند در داستان‌های طنز اجتماعی دانست. اما طنز تامر، آمیزه‌ای است از لبخند و اشک، دشنه و دشنام، قهر و لطف، و نوشخند و نیشخند. او فساد اخلاقی حاکمان بر جامعه زمان خود را گاهی در طنزی بی‌ترحم، زمانی در هجوی گستاخ و برهه‌ای در هزلی باطل تصویر می‌کند. او مدعیان علم و عقل و تقوا را نیز به شدت فرو می‌کوبد و دمار از روزگارشان برمی‌آورد.

۱-۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

طنز به عنوان بستری برای طرح برخی موضوعات انسانی، امروزه در ادبیات نوین بسیار مورد توجه است. این شیوه که در هنر کاریکاتور به صورت تجسمی می‌کوشد با برجسته نشان دادن برخی زوایا، بیننده را به سوی مفهومی خاص هدایت کند. این گونه سخن، به ویژه در داستان‌های زکریا تامر نویسنده معاصر صوری شاعر معاصر عراق، القای مفاهیم بس حساسی را برعهده می‌گیرد و می‌کوشد آگاهی را بیش از هر عنصری در مخاطبان خویش تبلور بخشد و فضا را برای داشتن اجتماعی مطلوب فراهم کند؛ امری که البته تحقق آن چندان ساده نمی‌نماید. جستار حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مبانی نقد ادبی نوین به بررسی و تحلیل به بیان درون مایه‌های طنز در داستان‌های طنز زکریا تامر بپردازد.

۳-۱. بیان مسئله

طنز شاخه‌ای از ادبیات انتقادی است که در حقیقت شاعران و نویسندگان طنزپرداز، برای رساندن اعتراضات مردم نسبت به مشکلات و نابسامانی‌های موجود به گوش مسؤولینی که نمی‌خواهند اعتراضات مردم را بشنوند به آن می‌پردازند و با بزرگ‌نمایی جهات زشت و منفی و عیب‌ها و نقص‌های پدیده‌ها و روابط حاکم در حیات اجتماعی، در صدد تذکر، اصلاح و رفع آن‌ها بر می‌آیند. این پژوهش برآن است که موضوع طنز و شوگر طنزپردازی را در داستان‌های کوتاه زکریا تامر مورد بررسی قرار دهد. از این رو، ضمن اشاره‌ای خلاصه وار به زندگی نامه زکریا تامر، به درونمایه‌های طنز در داستان‌های کوتاه وی پرداخته شده است. درونمایه‌های طنز در داستان‌های کوتاه زکریا تامر با مفاهیمی چون فقر، آزادی و مبارزه با استبداد و اشغال سرزمین‌های عربی با هدف ارائه عینی مسائل و مشکلات موجود در کشورهای معاصر عربی جلوه گرمی شود. زکریا تامر، تنها به بیان دشواری‌ها و چالش‌های موجود در جامعه اسلامی نمی‌پردازد، بلکه مجاهدان و مردم را به بصیرت، آگاهی، پایداری و مبارزه علیه استبداد و استعمار نیز فرا می‌خواند.

۴-۱. پیشینه تحقیق

در مورد آثار زکریا تامر تحقیقاتی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته است؛ از جمله، امتنان عثمان الصمادی (۱۹۹۵م) در کتاب «زکریا تامر و القصه القصیره» به بررسی مضمون و سبک پنج مجموعه از داستان‌های زکریا تامر تحت عنوان: سهیل جواد الأبیض، ربیع فی الرماد، الرعد، دمشق الحرائق، النمر فی الیوم العاشر، پرداخته است. صلاح الدین عبدی در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی داستانهای کوتاه زکریا تامر» (۱۳۸۵ش) به بررسی مضمون و ساختار هنری و فنی داستانهای تامر پرداخته است. حسنیه خزائی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «نقد و ترجمه مجموعه داستان «ربیع فی الرماد» (۱۳۸۷ش) ضمن ترجمه این مجموعه داستان، به نقد آن پرداخته است. فاضله بیگدلو در پایان‌نامه خود تحت عنوان «نقد و ترجمه کتاب الرعد اثر

زکریا تامر» (۱۳۸۷ش) به ترجمه و بررسی این داستان پرداخته است. سارا فروغی در پایان نامه خود (۱۳۸۸ش) پدیده‌های اجتماعی را در داستانهای زکریا تامر مورد بررسی قرار داده است. شکوه السادات حسینی در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه اندیشه‌های هستی‌گرایانه در ادبیات داستان ایران و سوریه» (۱۳۹۰ش) به بررسی داستان‌های کوتاه دو نویسنده ایرانی و سوری «صادق هدایت و زکریا» تامر پرداخته است؛ ولی تاکنون پژوهشی که بصورت جامع و مفصل به بیان درون مایه‌های طنز در این داستان‌های کوتاه زکریا تامر پرداخته باشد، ملاحظه نشده است.

۲- بحث

۲-۱-۳- درون مایه‌های طنز در داستان‌های زکریا تامر

تامر، نویسنده معروف سوری با نگاه تیزبین خود، مسائل سیاسی و اجتماعی جوامع عربی را مورد کنکاش قرار داده و با زبان طنزآلود خود، آن‌ها را به سخره گرفته است. در این جستار برخی از مهمترین درون مایه‌هایی که تامر در طنز خود از آن‌ها فراوان بهره برده است، از جمله فقر و فاصله طبقاتی، آزادی و مبارزه با استبداد، معضلات اجتماعی و حاکمان جامعه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد؛

۲-۲-۱-۳- فقر و فاصله طبقاتی

بررسی نابهنجاری‌ها و نشان دادن اختلاف عمیق وضع نابسامانی‌های موجود، یکی از اهداف مهم در داستان‌های کوتاه زکریا تامر است که فقر و فاصله طبقاتی یکی از جلوه‌های آن است. تامر به این نکته اشاره دارد که کودکان جامعه عربی از محرومیت و فقر رنج می‌برند و این، در رفتارشان منعکس می‌شود و باعث می‌شود که آنان به کودکانی فاسد تبدیل شوند. تامر در یکی از داستان‌هایش به نام «یوسف الصغیر الجمیل الهالک» به این اشاره دارد. در این داستان محمد و سلیم، نماد افراد فقیر جامعه هستند که با شخصی به نام عنان برخورد می‌کنند که مشتاق است با آن‌ها در باغ‌ها راه برود و حتی دزدی کند. محمد با نیشخندی طعنه آمیز به او می‌گوید افراد بزرگ و ثروتمند با هم‌نوع خود راه می‌روند و

وقتی عدنان در دزدی با همراه می‌شود محمد با لبخندی تمسخرآمیز به سلیم می‌گوید درحالی‌که در خانه‌شان به اندازه افراد محله میوه و غذاست بازهم به این کار تن می‌دهد طمع دارد. نویسنده در یک ساختار دیالگ گونه به کنایه و تمسخر، تهیدستان را به زیبایی هرچه تمام‌تر به صورت زیر توصیف می‌کند:

« وَ غَادَرَ مُحَمَّدٌ الْبَيْتَ وَ مَشَى فِي الْحَارَةِ، مُقْطَبَ الْجَبِينِ، مُحْمَلِقًا إِلَى الْأَرْضِ، وَاضِعًا يَدَيْهِ فِي جَيْبِهِ بِنَطَالَةٍ وَ سَمِعَ بَغْتَةً صَوْتًا يُنَادِيهِ: مُحَمَّدُ. فَالْتَفَتَ نَحْوَ مَصْدَرِ الصَّوْتِ. فَأَلْفَى وَلَدًا أَسْمَرَ الْوَجْهَ، يَقِفُ قِبَالَهُ حَائِطٌ أَيْبُضٌ، مُمَسِكَ بِيَدِهِ قِطْعَةً فَحْمٍ وَ يُرْسِمُ حَمَارًا عَلَى الْحَائِطِ الْأَيْبِضِ. فِي تِلْكَ اللَّحْظَةِ فَتَحَ بَابَ الْبَيْتِ ذِي الْحَائِطِ الْأَيْبِضِ وَ خَرَجَ مِنْهُ وَلَدٌ وَسِيمٌ الْوَجْهَ، مُمَشِّطُ الْأَيْبِضِ، أَنْبِقُ الثِّيَابِ قَالَ مُحَمَّدٌ بِلَهْجَةٍ سَاخِرَةٍ: أَهْلًا عَدْنَانَ بَكَ قَالَ مُحَمَّدٌ: يَذْهَبُ مَعَنَا أَنَّهُ لَا يَجْرُرُ عَلَى الْمَشْيِ مَعَنَا خُطْوَةً وَاحِدَةً، سَتَضْرِبُهُ أَلَمًا. أَبْنَاءُ الْأَكَابِرِ يَمْشُونَ مَعَ أَبْنَاءِ الْأَكَابِرِ، قَالَ عَدْنَانَ: مَاذَا سَتَفْعَلَانِ فِي الْبَسَاتِينِ؟ قَالَ مُحَمَّدٌ سَنَلْعَبُ، قَالَ سَلِيمٌ: وَ سَنَسْرِقُ التَّفَاحَ وَ الْمَشْمَشَ، قَالَ مُحَمَّدٌ: وَ سَنَسِيحُ فِي النَّهْرِ وَ سَتَصْطَادُ سَمَكًا وَ الضَّفَادِعُ قَالَ عَدْنَانَ: سَأَذْهَبُ مَعَكُمْ، قَالَ سَلِيمٌ لِمُحَمَّدٍ بِتَيْسَمٍ: سَمِعْتُ مَا قَالَهُ؟ قَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ الذَّهَابَ مَعَنَا سَيَسْرِقُ التَّفَاحَ وَ الْمَشْمَشَ مَعَ أَنَّ الْفَوَاكِهِ الَّتِي تَدْخُلُ إِلَى بَيْتِهِمْ كُلَّ يَوْمٍ تَكْفِي أَهْلَ الْحَارَةِ جَمِيعًا» (نامر (۱)، ۱۹۴۴: ۲۱)

(ترجمه: محمد خانه را ترک کرد و در حالی که پسری اخمو، چشم به زمین دوخته و دستانش را در جیب شلوارش گذاشته بود در محله راه می‌رفت. صدایی را شنید که او را فرا می‌خواند: محمد متوجه منبع صدا شد پس پسری گندم‌گون را دید که روبروی دیوار سفیدی ایستاده بود در حالی که در دستش تکه زغالی بود و الاغی را برروی دیواری سفید نقاشی می‌کرد. در آن لحظه درب خانه‌ای که دیوار سفید داشت، باز شد و از آن پسری زیبارو، شیک‌پوش خارج شد محمد با لهجه‌ای تمسخرآمیز گفت: خوش آمدی عدنان بیک. محمد گفت: او با ما می‌آید زیرا جرأت این را ندارد یک قدم با ما بیاد، دردها به او آسیب خواهند رساند. فرزندان بزرگان با فرزندان بزرگان راه می‌روند. عدنان گفت: در باغ‌ها چه کار می‌کنید؟ محمد گفت: بازی می‌کنیم. سلیم گفت: و سیب و زردآلو خواهیم دزدید. محمد گفت: و در رودخانه شنا خواهیم کرد و ماهی و قورباغه صید می‌کنیم. عدنان گفت: با شما دونفر خواهیم آمد. سلیم به محمد با لبخندی گفت: شنیدی؟ او چی

گفت؟ گفت او می‌خواهد با ما بیاید و سیب و زردآلو بدزدد در حالیکه میوه‌هایی که هر روز وارد خانه‌هایشان می‌شود برای همه اهل محله بس است»
 تامر در این قسمت نکاتی را با زبان طنز بیان می‌کند از جمله؛ بزرگ زادگان با بزرگ زادگان قدم می‌زنند. او می‌خواهد با ما بیاید دزدی در حالی که میوه‌های خانه او تمام محله را سیر می‌کند.

« أَمْسَكَ مُحَمَّدٌ بِيَدِهِ الْيُسْرَى بِمِرْآةٍ مُسْتَدِيرَةٍ ثُمَّ رَسَمَ بِقِطْعَةٍ فَحَمَّ شَارِبِينَ عَلَى شَفْتَيْهِ الْعُلْيَاءِ، فَأَبْصَرَتْ أُمُّهُ مَا فَعَلَ، وَ أَمَامَهَا طَبَقٌ كَبِيرٌ مَلِيءٌ بِالتَّيَّابِ وَ الْمَاءِ الْجَارِ وَ رَغْوَةُ الصَّابُونِ فَصَاحَتْ بِنَزَقٍ: مَاذَا تَفْعَلُ؟ وَ حَاصَ مُحَمَّدٌ فِي الْبَاحَةِ ضَجْرًا، ثُمَّ دَلَفَ فَجَاءَهُ إِلَى مَطْبَخٍ وَ غَابَ فِيهِ لِحْظَاتٍ ثُمَّ خَرَجَ مِنْهُ ضَاحِكُ الْوَجْهِ حَامِلًا صَحْنًا نَحَاسِيًّا وَ مَلْعَقَةً، وَ رَاحَ يَدُقُّ الْمَلْعَقَةَ عَلَى ظَهْرِ الصَّحْنِ وَ هُوَ يَصْبَحُ: يَا دَائِمُ وَحَدِّ الصَّائِمِ. » (همان: ۲۱)

(ترجمه: محمد با دست راستش آینه گردی را گرفت سپس با تکه زغالی بر لب بالایی‌اش سبیلی کشید، مادرش او را دید که چیکار می‌کند در حالی که مقابلش ظرفی پر از لباس و آب داغ و کف صابون بود با صدایی بلند فریاد زد: چه می‌کنی؟ محمد، ناراضی در حیاط قدم زد سپس به سمت آشپزخانه رفت و لحظاتی در آن پنهان شد سپس خندان خارج شد درحالی که بشقابی مسی و قاشقی را برداشته بود و شروع به کوبیدن قاشق به پشت بشقاب کرد و فریاد می‌زد: ای همیشه روزه‌دار.)

تامر در مقابل خود و امثال خود که از محرومان و فقرا هستند یک طبقه بیشتر نمی‌بینند آن هم طبقه‌ی مرفهین و زورگویان هستند که به جان و مال مردم امی و بی‌گناه مسلط هستند. در داستان «البدوی» فقیری را به تصویر می‌کشد که پدرش به او اجازه خواندن و نوشتن نمی‌دهد و او باید شب و روز کار کند تا بتواند دستمزدش را به پدرش بدهد با این گمان که وقت و مالش تلف نشود. این نشان می‌دهد که در این جامعه پررنج به کودکانش جز محرومیت، فقر و هرج و مرج چیزی داده نمی‌شود نویسنده با نیشخندی جانسوز آنان را این‌گونه توصیف می‌کند:

«كَانَ أَبِي يُرِيدُ مِنِّي أَنْ أُعْطِيَهُ أَجْرَتِي كُلَّهَا، وَ يُحَاوِلُ مَنَعِي قِرَاءَةَ الْكُتُبِ الَّتِي أُحِبُّهَا زَاعِمًا أَنَّ الْكُتُبَ الَّتِي تُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ تَضُرُّ بِالْجِسْمِ وَ تَضِيْعُ الْوَقْتِ وَ تُبَدِّدُ الْمَالَ، أَبِي لَا يُحِبُّ سِوَى الْأَوْلَادِ الَّذِينَ

يَسْتَعْمِلُونَ فِي النَّهَارِ وَيَنَامُونَ فِي اللَّيْلِ، وَ لَا يُنْفِقُونَ نَقُودَهُمْ وَ يَقْبَلُونَ يَدَهُ بِإِحْتِرَامٍ،» (تامر (۳) ۱۹۹۴: ۱۹۳).

(ترجمه: پدرم از من می‌خواست که همهٔ دستمزدم را به او بدهم و تلاش می‌کرد که مرا از خواندن کتاب‌هایی که دوستشان دارم باز دارد. او گمان می‌کرد که کتاب عقل را تباه و جسم را ناتوان می‌کند و وقت را تلف و مال را نابود می‌کند. پدرم تنها بچه‌هایی را دوست دارد که هنگام روز به کار می‌پردازند و هنگام شب می‌خوابند و پول‌هایشان را خرج نمی‌کنند و دستش را با احترام می‌بوسند.)

تامر در جامعه‌ای زندگی می‌کند که مشکلات و رنج‌های خاص خود را دارد او به عنوان انسان، ضمن این‌که از آن تأثیر می‌پذیرد، بر آن است تا با برّندگی کلام خود تیزی آن باز ستاند. اگر چه دغدغه‌های سیاسی در مرکز توجه او قرار دارد، اما چون خود از طبقه ستمدیده و محروم جامعه است در عین حال نمی‌تواند به مشکلات اجتماعی بی‌توجه باشد. نویسنده در داستان «العاصفة» از طبقهٔ فقرا صحبت می‌کند و سرنوشت فقرا و مستضعفان را حکایت می‌کند. او به رسوایی طبقات مرفه جامعهٔ عربی اشاره دارد که مشغول لهو و لعبند و از عواطف بی‌بهره‌اند. آنان عاشق مال و ثروتند و فقر مردم و گریهٔ کودکان آن‌ها را بر نمی‌انگیزد. طوفان خشمگین در این داستان کنایه از ثروتمندانی است که همواره با پرپا کردن گرباد و طوفان فقرا را احاطه می‌کنند و بر آنها تسلط می‌یابند و مردم سوار بر کشتی طوفان‌زده شدند چون کاری از دستشان بر نمی‌آید فقط نظاره‌گر طوفانند تا این‌که نابود شوند.

تامر زمانی که در مذمت شرایط نابهنجار، فقر و بی‌نوایی حاکم بر جهان عرب، زبان به سخن می‌گشاید، با طنزی تلخ چنین می‌گوید:

«فَرَأَى النَّاسُ السَّفِينَةَ بِأَسْفِ وَ أَسَى وَ رَأَى النَّاسُ السَّفِينَةَ تَحَطَّمُهَا أَمْوَاجُ الْبَحْرِ الْغَاضِبِ، فَلَمْ يُشْتَمُوا أَوْ يُفْرِحُوا، إِنَّمَا شَهَقُوا مُرْتَاعِينَ مِنْ بَحْرِ تَحُولَ فُجَاءَةً مَقْبَرَةً مُحَاوِلًا أَنْ يَحْبِطَ مَا خَطَطَ لَهُ الطُّوفَانُ.» (تامر، ۱۹۹۸: ۸۹).

(ترجمه: مردم با تأسّف و اندوه نظاره‌گر کشتی بودند و دیدند که امواج خشمگین دریا آن را در هم شکست. آنان شادی و خوشحالی نکردند؛ بلکه از روی ترس فریاد زدند به‌خاطر اینکه دریا ناگهان به گورستانی تبدیل شد که تلاش می‌کرد برنامه‌های طوفان را به‌هم بریزد)

تامر در داستان «الحقل البنفسج» درباره‌ی جوانی فقیر سخن می‌گوید که نمی‌تواند ازدواج کند و تشکیل خانواده دهد؛ زیرا ثروتی ندارد. او به تبع آنچه که در داستان آمده است می‌گوید: این شرایط جامعه عربی است که در آن جوانان به خاطر فقر از تشکیل خانواده عاجزند. جامعه با این جوان فقیر با خشونت رفتار می‌کند. تامر با طنزی تلخ چنین می‌گوید:

«أَنَا عَاشِقٌ أَيْضًا تَخَيَّلْتُ مَرَّةً إِمْرَأَةً تَقِفُ فِي حَقْلِ بَنَفْسَجٍ وَ لَمْ أَسْتَطِعْ دَفْعَهَا إِلَى أَنْ تَقُولَ لِي كَلِمَةً وَاحِدَةً. فَقَرِيٌّ وَ فَقْدَانِي يُسَبِّبَانِ أَنِّي لَأَسْتَطِيعُ أَنْ أَفْعَلَ هَذَا.» (تامر (۳)، ۱۹۴۴: ۲۶۱).

(ترجمه: من هم عاشقم یک‌بار زنی را در مزرعه‌ی بنفشه دیدم که ایستاده بود؛ اما نتوانستم او را وادار کنم که حتی یک کلمه با من حرف که من بزند. فقر و بی‌چیزی من سبب می‌شود که من این کار را نتوانم انجام ندهم.)

مراد شاعر در این داستان، تعریضی به مرفّهان و ثروتمندان جامعه است که با خشونت با افراد فقیر رفتار می‌کند. جمع کردن جمجمه‌ی این فرد توسط رفتگر و انداختن آن در صندوق عقب ماشین با خشونت در داستان نشان دهنده درون مایه اجتماعی طنز تامر است که برخاسته از شرایط حاکم پیرامون اوست.

«فَهَرَعَ نَحْوَ النَّافِذَةِ فَإِذَا إِحْدَى السِّيَّارَاتِ قَدْ دَعَسَتْ رَجُلًا وَ حَطَمَتْ جُمُجْمَتَهُ تَحْتَ عَجَلَاتِهَا وَ بَعْدَ لِحَظَاتٍ جَاءَتْ سَيَّارَةُ الإِسْعَافِ فَحَمَلَتِ الْجَسَدَ الْمُدْمِي تَارِكَةً عِظَامَ الْجُمُجْمَةِ الْمُتَقَتَّتَةِ لِلزَّبَالِ الَّذِي جَمَعَهَا بِمَكْنَسَةٍ وَ أَلْقَاهَا فِي صِنْدُوقِهِ الْحَدِيدِي بِحَرَكَهٍ مُتَعَبَةٍ غَاضِبَةٍ.» (همان: ۲۶۲).

(ترجمه: به سمت پنجره شتافت. یکی از ماشین‌ها با مردی تصادف کرده بود و استخوان‌های جمجمه‌اش زیر چرخ‌هایش له شده بود. لحظاتی بعد آمبولانس آمد و جسم خونین مرد را با خود برد؛ در حالی که استخوان‌های خرد شده‌ی جمجمه‌اش را برای رفتگر

گذاشت که آن را با جارویی جمع کند و با حرکت خشمگینانه‌ای در صندوق آهنی‌اش بیندازد.

۲-۲-۱-۳-۲- آزادی و مبارزه با استبداد

زکریا تامر در آثارش پیوسته تلاش می‌کند تا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند با تمام آداب و رسوم قدیمی‌اش به خواننده نشان دهد. در واقع این جامعه، نماد تمامی جوامع شرقی است که رسوم نادرست و قدیمی هنوز در آن در جریان است. طنز تامر کاملاً روشن‌گرایانه و اصلاح‌گر است و در جهت بهبودی اوضاع جامعه گام برمی‌دارد. تامر در داستان «یوم الثأر» مثال آدم و حوا را آورده است که حوا به عنوان یک زن در جامعه از طرف مردان مورد آزار و اذیت است. تامر همچنین با به تصویر کشیدن شکنجه و آزار گروهی از زنان مطرب و رقاص به وسیله غلامان پادشاه که آنان را با عصا می‌زند، به محکوم کردن این‌گونه حاکمان و همچنین به مسأله زنان و برخورد جامعه با آنان، به زبان طنز پرداخته است. نویسنده هنرمندانه از نبود آزادی در جامعه استبدادزده، شکوه کرده و با زبانی طنز گونه، این واقعیت را متذکر می‌شود.

«لَقَدْ خُلِقَتِ الْعَصَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِنْسَانَ، وَ هِيَ السَّبَبُ فِي طَرْدِ آدَمَ وَ حَوَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ. فَقَدْ أَمَرَ آدَمَ أَلَّا يَمَسُّ الْعَصَا وَ لَكِنَّهُ إِضْطَرَّ فِي لِحْظَةٍ إِلَى الْإِمْسَاكِ بِالْعَصَا وَ اسْتَخْدَمَهَا لِإِقْنَاعِ حَوَاءَ بِالسُّكُوتِ. وَ لَمْ تَنْسِ حَوَاءُ مَا جَرَى لَهَا...» (تامر (۲)، ۱۹۹۴: ۳۵۸)

(ترجمه: قبل از این‌که انسان آفریده شود، عصا آفریده شد و همان عصا باعث طرد آدم و حواء از بهشت شد. پس به آدم دستور داده شد که به عصا دست نزند؛ اما او در یک لحظه مجبور شد عصا را لمس کند و آن را برای ساکت کردن حواء به کار گیرد و حوا آن-چه را که برایش اتفاق افتاد فراموش نکرد.)

از جمله مفاهیم والا در داستان‌های تامر، مقوله آزادی است. در حقیقت، آزادی، گم‌شده حقیقی اوست که تا واپسین لحظات زندگی به دفاع از آن پرداخت؛ اما هیچگاه به آن دست نیافت. تامر در داستان «الطائر الأخضر» فردی آزاد را به تصویر کشیده است که خودش را به خاطر آزادی، خوشبخت‌ترین و قویترین مرد در جهان می‌داند و چون که آزاد

است پس می‌تواند هرطور که می‌خواهد زندگی کند و به هرچه می‌خواهد برسد و تبدیل شدن او به کلاغ، کبوتر، هواپیمای جنگی و... نشان‌دهنده رؤیای او برای رسیدن به آزادی است. بیشترین دغدغه تامل آزادی است. او همواره به تغییر اوضاع جهان عرب می‌اندیشد و در توصیف اوضاع خفقان آور کشورهای عربی، ظلم و ستم حاکمان عرب را حکایت می‌کند. نویسنده، جنگ‌هایی را که نمی‌تواند از آن رهایی یابد و امنیت و آرامش در آن ندارد نپذیرفته است. این امر، نویسنده را به شورشی علیه ظلم و استبداد فرا می‌خواند و با گروهی برخورد می‌کند که ظلم و ستم و خواری را در جامعه برپا کرده‌اند. هنگامی که انقلاب پیروز می‌شود این گروه منهدم و نابود می‌شوند در پایان گروهی شکست‌خورده و ناکام می‌مانند که در خوار کردن جامعه نقش داشتند. با تمام این محدودیت‌ها، پیوسته حرف‌های خود را به گوش جهانیان رسانیده و به عنوان یک انسان آزادی خواه و منتقد اجتماعی، پیوسته آزادی را در آثار خود جستجو کرده و بار دیگر با زبان طنز، در ملموس کردن فضای هراس‌انگیز با طنزی ظریف فقدان آن را فریاد می‌زند:

«هَلْ هُنَاكَ رَجُلٌ فِي الْعَالَمِ أَسْعَدُ مِنِّي؟ فَتَنَافَسَ جَمِيعُ الَّذِينَ كَانُوا مُتَحَلِّقِينَ حَوْلَهُ عَلَى التَّكْيِدِ لَهُ أَنَّهُ أَسْعَدُ رَجُلٍ وَ أَحَرُّ رَجُلٍ، أَقْوَى رَجُلٍ وَ أَرْحَمُ رَجُلٍ، أَغْنَى رَجُلٍ. فَأَعْتَاطَ الطَّائِرُ الْأَخْضَرَ وَ رَأَتْ الطَّائِرَةُ حَمَامَةً بِيضَاءَ طَارَتْ وَ عَادَتْ بَعْدَ حِينٍ إِلَى السَّفِينَةِ تَحْمِلُ فِي مَنْقَارِهَا غُصْنًا أَخْضَرَ يَقَطِرُ دَمًا أَوْ حَبْرًا أَحْمَرَ. وَ رَأَى أَثْنَاءَ طَيْرَانِهِ مَعْرَكَةً بَيْنَ جَيْشَيْنِ، فَتَحَوَّلَ طَائِرَةٌ حَرِيْبَةً أَلْقَتْ قَنَابِلَهَا فَوْقَ الْجَيْشَيْنِ وَ أَبَادَتْهُمَا أَجْمَعَيْنِ، وَ حَلَقَتْ فَوْقَ سَاحَةِ سِجْنٍ يَضْرِبُ حِرَاسُهُ سِجْنَائِهِمْ بِالْعَصَى الْغَلِيظَةِ وَ قَذَفَتْ بِنَاءَهُ بِقَنَابِلِهَا وَ هَدَمَتْهُ قَبَادِرُ السِّجْنَائِ تَوَالِي بِنَاءِ سِجْنٍ جَدِيدٍ ذِي أُسُوَارٍ شَاهِقٍ.» (تامر، ۲۰۰۰ : ۱۷۰)

(ترجمه: آیا مردی خوشبخت‌تر از من در جهان وجود دارد؟ پس همه مردمی که گردش حلقه زده بودند تأکید کردند که او خوشبخت‌ترین و آزادترین، قویترین، مهربانترین، ثروتمندترین مرد است. پس آن پرنده سبز خشمگین شد و کبوتر سفیدی را دید که پرواز کرد و بعد از مدتی به سمت کشتی برگشت در حالی که در منقارش شاخه‌ای سبز بود که خون یا جوهری قرمز از آن می‌چکید. و در طی پروازش جنگی میان دو سپاه را

دید. سپس تبدیل به هوپیمای جنگی شد که بمب‌هایش را بر سر دو سپاه انداخت و هر دو را نابود کرد، و بر بالای ساختمان زندانی به پرواز در آمد که زندانبانش زندانیان را با باتوم می‌زدند؛ او بمب‌هایش را بر سر ساختمان انداخت و ساختمان را ویران کرد؛ اما زندانیان بلافاصله شروع به ساختن زندانی جدید با دیوارهای بلند کردند»

زکریا تامر در آثار خود فروپاشی اخلاقی حاکمان منطقه را آشکار کرده است. سخنان او طعنه و نقد برنده‌ای است که بر تاول فساد و بی‌غیرتی سردمداران ممالک عربی فرود می‌آید. او نویسنده‌ای مردمی و نمایان‌گر جامعه آشوب زده خود است. او در داستانش به اسم «چنگیزخان» این موارد را به خوبی نشان داده است. چنگیزخان، نماد فردی مستبد و ستمگر است که مردم را با قدرت و آزادی که دارد، مورد هجوم خود قرار می‌دهد. هدف تامر از آوردن این داستان این است که اختناق و فشار حکومت به مردم را بازگو کند. او تصویر آزادی و استبداد برخی افراد را بزرگ می‌کند و در قالب طنز می‌گذارد و می‌گوید:

«وَلَمْ تَجِدْ جُبُوشُ چنگیزخان صعوبه كُبرى في اقتحامِ المدينةِ و قتلت بضعة آلاف من السُّكَّانِ وَ تَطَلَّعُ چنگیزخان شغفَ إلی جُنُثِ المشنوقين كَأَنَّهَا نجومٌ متألقةٌ وَ فَتَشَّتِ المَنَازِلَ وَ جَمَعَ الأَطْفَالَ ثم ذَبَحُوا عَلَي ضِفَّةِ نَهْرِهِ.» (تامر (۴)، ۱۹۹۴: ۱۰۷)

(ترجمه: سپاهیان چنگیزخان سختی بسیاری در یورش به شهر نیافتند و چندین هزار از ساکنان را کشتند چنگیزخان با شادمانی به جسد‌های اعدام شدگان خیره شده بود؛ گویی که ستاره‌هایی درخشان بودند و منازل را جستجو کرد و اطفال را جمع کرد سپس آن‌ها را کنار رودخانه سر برید.)

تامر ملت‌های عربی را به دلیل غرق شدن در باتلاق شهوت، طمع، بی‌اعتنایی و عدم دفاع از وطن عربیشان مورد تمسخر و ریشخند قرار می‌دهد. کسانی که فقط حرف می‌زنند و از پیروزی و انقلاب و حماسه، تنها طالب سمینار و بیانیه هستند و نمی‌دانند غیرت و افتخار، جنبش می‌خواهد. او از عرب‌ها انتقاد می‌کند و با حالتی تمسخرآمیز به آنان نهیب می‌زند. او در داستان «اليوم الأخير للوسواس الخناس» حکومت‌های عربی را به تمسخر گرفته است که مدعی‌اند ریشه فساد و شر را از زندگی مردم برکنده‌اند و سرنوشت مردم را

تغییر دادند که حتی پزشکان و علماء در تعجبند که نتوانستند این کار را انجام دهند و برای بازنمایی واقعیت جامعه‌اش از طنز استفاده کرده است:

«وَلَكِنَّ الشَّرَّ لَمْ يَعُدْ لَهُ أَيُّ وُجُودٍ عَلَى الْأَرْضِ وَ كَفَّ النَّاسُ عَنِ إِرْتِكَابِ الذُّنُوبِ وَ الْأَنَامِ وَ نَبَتَتْ ظُهُورُهُمْ فِي أَجْنَحَةِ بَيْضَاءِ اللَّوْنِ حَيَّرَتِ الْأَطْبَاءَ وَ الْعُلَمَاءَ.» (تامر (۲)، ۱۹۹۴: ۱۶)

(ترجمه: اما شر از روی زمین محو گشت و مردم از ارتکاب گناه و اشتباه بازداشته شدند و بر نشان، بال‌های سفیدرنگی رشد کرد که پزشکان و علماء متحیر ماندند.)

۲-۲-۱-۳-۳- معضلات اجتماعی

زبان طنز، بهترین صلاح نویسنده برای بیان معضلات و دشواری‌های اجتماعی است. زکریا تامر در داستان‌هایش در مواجهه با خفقان جامعه‌اش دارویی بهتر از طنز نمی‌یابد. او در قالب داستان‌هایش، با کلام بغض‌آلود به بیان عیوب اجتماعی روزگارش می‌پردازد. داستان «البدوی» با مردن در رختخواب و آواز سردادن به مخاطب می‌فهماند که حتی برادر هم به داد برادر خود نمی‌رسد و این یک عیب محسوب می‌شود. تامر حرف‌های خود را در لفافه‌ای از ریشخند و طنز و تحقیر می‌آورد و به آشکارسازی عیب‌های اجتماعی می‌پردازد:

«سَأْمُوتُ فِي فَرَّاشِي بِشَرَابِيْنٍ مَعْصَمٍ مَقْطُوعٍ. سَيَنْثَالُ الدَّمُ إِلَيَّ أَسْفَلَ وَ يَبُوحُ بِأَغْنِيَةِ قِرْمِزِيَّةٍ. لَنْ أَبْصَرَ غُرَابًا يَحْفَرُ قَبْرًا لِغُرَابٍ آخِرِ صَرِيحٍ. سَأَحْمَلُ جِثَّةَ أُخِي حَتَّى مَوْتِي. لَنْ يَكُونَ لِحِثَّتِي قَبْرٌ.» (تامر (۲)، ۱۹۴۴: ۲۱۹).

(ترجمه: من در رختخوابم خواهم مرد؛ درحالی‌که رگ‌های دستم بریده‌شده و خونم جاری می‌شود و آوازی سرخ سر می‌دهد. من کلاغی را نمی‌بینم که برای کلاغ مرده دیگر قبری بکند. من جنازه‌ی برادرم را تا زمان مرگم بر دوش می‌کشم و برای جنازه خودم قبری نمی‌یابم.)

تامر طنز را در داستان‌هایش به عنوان رمزی قرار می‌دهد تا به وسیله آن‌ها از واقعیت‌های اجتماعی‌اش پرده بردارد. او چون نمی‌تواند صریحاً از عیب‌های اجتماعی انتقاد کند

خود را به لودگی و طنزگویی می‌زند و از راه اظهار سخن دوپهلوی، غیرصریح و خنده‌ناک و گاهی گزنده، انتقادهای خود را اظهار می‌کند:

«الْأَرْضُ لَهَا سَقْفٌ وَاطْيَاءٌ وَ أَرْبَعَةٌ جَدْرَانٌ صَلْدَةٌ وَ الْجِيَادُ سَجِينَةٌ فِي عُرَفٍ مُقْفَلَةٍ، أَرْضُهَا مُعْطَاءَةٌ بِالْبَتْنِ، مُنْكَسَّةُ الرَّؤُوسِ، مُكْتَبِنَةٌ لِاتِّصَهْلُ، فَبَرَارِيهَا إِضْمَحَلَّتْ وَ حَلَّتْ مَحَلَّهَا أَمْنِيَةٌ مِنْ إِسْمِنْتٍ وَ حَجَرٍ وَ حَدِيدٍ، وَ قَدْ مَاتَ رِجَالُ الَّذِينَ يَمْتَطُونَ صَهْوَاتَهَا وَ يُلَوِّحُونَ بِشِرَاسِهِ بِسُيُوفٍ ذَاتِ نِصَالٍ مَحْدُودِيَةٍ لَا تُحِبُّي الْأَلْيَاءَ، الصَّيْفُ عَرَبِيٌّ مِنْ شَمْعٍ تَحْتَرِقُ بَعِيدًا عَنِ الْمَاءِ، الْمَوْسِيقَى عَصْفُورٌ مَقْقُودٌ. الْبَحْرُ حَدِيقَةُ زَرْقَاءَ بِلَا أَشْجَارٍ وَ الْقَارِبُ سَمَكَةٌ مِنْ خَشَبٍ. أَوْرَاقُ الْأَشْجَارِ نُجُومٌ خُضْرٌ، لَا تُحِبُّي الْأَلْيَاءَ.» (نامر (۳)، ۱۹۴۴: ۲۳۴)

(ترجمه: زمین سقفی پست دارد چهار دیوار محکم در اطرافش و اسب‌ها در اطاقی قفل شده زندانی‌اند زمینش با کاه پوشیده است سرهایشان پایین، افسرده‌اند و شیهه نمی‌کشند خاک هایش متلاشی شد و آهن و سیمان و سنگ جای آن را گرفتندانی که با ابهتش گام بر می‌داشتند و با تندی به شمشیرهای بران و برجسته اشاره می‌کردند ماشین را دوست نداری. تابستان اربابه‌ای از شمع است که از آب می‌سوزد. موسیقی، گنجشک گمشده است. دریا، باغ آبی بدون درخت است و قایق ماهی‌ای از چوب برگ‌های درختان ستاره‌های سبزند. ماشین را دوست نداری.)

۲-۲-۱-۳-۴-حاکمان جامعه

نامر، نویسنده‌ای است که در داستان‌های خود اوضاع معاصر جهان عرب را در نظر می‌آورد که در چنگال حاکمانی گرفتار آمده‌اند و چنان‌که به سرزنش حاکمان مستبد جهان عرب می‌پردازد که احساس تنفر و خشم خود را از بی‌کفایتی حاکمان و رهبران جهان عرب را به خاطر واقعیت‌های تلخ در کشورهای عربی مؤاخذه می‌کند و به تیغ هجو، سخره و تهکم خود می‌سپارد. «طنز به واسطه تأثیر و قدرت جلب عموم به سمت پدیده آشکار در حکومت و رفتار سیاستمداران و انحرافات آنها، در میدان سیاست نقش خطیری را ایفا می‌کند و می‌تواند قابل قبول عموم واقع گردد و یا اینکه نظر عموم را به سمت هدف معین،

متوج ه

سازد» (انس، ۲۰۱۰: ۱۲۲). او در داستان «أحلام أبي نواس» با طنزی ظریف چنین می‌گوید:
 «سَأْنِشِيءُ مَدْرَسَةً تَحَضُّ عَلَى هَدَمِ السُّجُونِ فَإِذَا تَلَامِذَتُهَا يُصْبِحُونَ خَيْرَ خَبْرَاءِ فِي بِنَاءِ سُجُونِ
 لِأَيُّهَرَبٍ مِنْهَا». (تامر، ۱۹۹۸: ۱۷۳ - ۱۷۲).

(ترجمه: من مدرسه‌ای خواهم ساخت که به خراب کردن زندان‌ها تشویق می‌کند؛ در این صورت دانش‌آموزان، بهترین کارشناسان در ساختن زندان‌هایی می‌شوند که کسی نمی‌تواند از آن‌ها بگریزد.)

تصویری که تامر در این داستان‌هایش برای خواننده ترسیم می‌کند حاکی از رنج انسان عربی از دست رهبران نالایق و فاسد است، آنانی که به بهانه‌ی اعطای حقوق به انسان‌ها مسبب اصلی همه‌ی بدبختی‌ها و بلا‌ها هستند، کسانی که باعث اشغال‌گری شدند. او بر آن است که از عادات ذهنی غفلت‌زدگان غبارزدایی کند و چشم آنان را به حقایق تلخ جامعه‌ی عرب آشنا کند. هدف او از طنزپردازی‌هایش چیزی جز اصلاح جامعه و هموار ساختن راه ترقی و پیمودن در مسیر پیشرفت است. او با طنزی تلخ و گزنده، به انتقاد از اوضاع نابسامان جامعه‌ی خود می‌پردازد. وی در داستان «أحلام أبي نواس» فروپاشی اخلاقی حاکمان منطقه را آشکار کرده است؛ سخنانی که در نکوهش اوضاع حاکم بر جهان عرب نوشته، از نیش‌دارترین حرف‌هایی است که یک صاحب‌قلم عرب‌زبان نوشته است. او در مذمت رهبران مستبد و بیدادگر می‌گوید:

«الطُّغَاءُ كَالْأَرْقَامِ الْقِيَاسِيَّةِ، سَتَشْتَرِي سَيَّارَةَ بَورِشَ حَمْرَاءَ اللَّوْنِ وَ يَدْخُلُونَ بِهَا الْجَنَّةَ... إِذَا لِكُلِّ
 الْأَبْوَابِ مَغْلَقَةٌ وَ يَقُولُونَ لِي بِهِرِهَ إِنَّ الدُّخُولَ مَسْمُوحٌ وَ الْخُرُوجَ مَمْنُوعٌ لَأَبَدًا وَ أَنْ تَتَحَطَّمَ هَذِهِ الْأَبْوَابُ
 فِي يَوْمٍ فِي الْأَيَّامِ». (تامر، ۱۹۹۸: ۱۷۲)

(ترجمه: حاکمان ستمگر همانند رکورد هستند، ماشین پورشه قرمز رنگ خواهند خرید و با آن وارد بهشت می‌شوند؛ هنگامی که همه‌ی درها بسته است و با ترس به من می‌گویند که وارد شدن بلامانع و خارج شدن ممنوع است باید روزی از روزها این درها شکسته شوند)

۳. نتیجه‌گیری

همان طور که گفته شد طنز، شیوه‌ای هنرمندانه در جهت بیان مشکلات موجود در جامعه می باشد؛ چرا که در جامعه ای که آزادی وجود نداشته باشد، شاعران و نویسندگان از شیوه‌های دیگری برای بیان کاستی‌های موجود استفاده می‌کنند که یکی از آنها، طنز است. در نتیجه می‌توان گفت زکریا تامر نویسنده‌ای مردمی است و طنز او کاملاً جامعه شناسانه است؛ چراکه از طریق آن، به مسائل و مشکلات موجود در جامعه خود و کشورهای عربی، پرداخته و هدف او بیدار کردن وجدان‌های خفته و ناآگاه ملت ستمدیده جهان عرب است. از اصلی‌ترین ویژگی‌های طنز تامر، حرکت در فضای کاملاً اجتماعی است. او از این ویژگی برای طرح احساسات و دغدغه‌های شخصی استفاده نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد از ظرفیت‌های موجود در آن برای بهبود وضعیت اجتماع خویش بهره گیرد. او موضوعاتی چون امور سیاسی و اجتماعی، فقر و محرومیت، آزادی و ... را به زبان طنز بیان کرده است. تامر نسبت به نابهنجاری‌های جامعه، کینه می‌ورزد و دوست دارد که همه‌ی ضوابط ظالمانه و عوامل تباهی‌زای اجتماعی را نابود سازد. برای تامر که در پی اصلاح جامعه خویش است چنین دردی قبل از هر چیزی رخ می‌نماید؛ به عبارت دیگر، او چون درک کاملی از ناکارآمدی سیاسی و اجتماعی موجود دارد طنز را زاده اعتراض تعالی یافته می‌داند که ملتش از فشارهای سیاسی و اجتماعی رنج می‌برد.

وی با زبان طنز، معضلات و مشکلات آنان را به قصد اصلاح و بهبود، بیان می‌کند. زکریا تامر، تنها به بیان دشواری‌ها و چالش‌های موجود در جامعه اسلامی نمی‌پردازد، بلکه مجاهدان و مردم را به بصیرت، آگاهی، پایداری و مبارزه علیه استبداد و استعمار نیز فرا می‌خواند.

منابع:

- ۱- آراین پور، یحی، *از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران، انتشارات زوآر، چاپ هشتم، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۲- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵)، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، تهران: انتشارات کارون.
- ۳- بهزادی اندوهجردی، حسین، *طنز و طنز پرداززی در ایران*، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۴- پلارد، آرتور، *طنز از مجموعه‌ی سبک‌ها، مکتب‌ها و اصطلاحات ادبی و هنری*، ترجمه‌ی سعید سعیدپور، نشرمرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۵- تامر، زکریا، *الحصرم*، ۲۰۰۰، ط ۱، لندن: انتشارات ریاض الریس، ۲۰۰۰ م.
- ۶- _____، *سنضحک*، ط ۱، لندن: انتشارات ریاض الریس، ۱۹۹۸ م.
- ۷- _____ (۱)، *النمورفی الیوم العاشر*، ط ۳، لندن: انتشارات ریاض الریس، ۱۹۹۴ م.
- ۸- _____ (۲)، *نداء نوح*، دمشق: دار الریس للکتب و النشر، ۱۹۹۴ م.
- ۹- _____ (۳)، *دمشق الحرائق*، دمشق: دار الریس للکتب و النشر، ۱۹۹۴ م.
- ۱۰- _____ (۴)، *الربیع فی الرماد*، ط ۴، بیروت: دارریاض الریس للکتب و النشر.
- ۱۱- _____ (۴)، *دمشق الحرائق*، دمشق: دار الریس للکتب و النشر، ۱۹۹۴ م.
- ۱۲- حاجب، عبدالرشید، *نظریة التناص: اشکالیة المصطلح*، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۲۰۱۰ م.
- ۱۳- حلبی، علی اصغر، *مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات پیک، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۱۴- _____، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی*، تهران: نشر بهبهانی، (۱۳۶۴ هـ.ش).
- ۱۳- صلاحی، عمران، *خنده سازان و خنده پردازان*، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین، *در قلمرو وجدان*، تهران: انتشارات علمی زمستان، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۱۵- معین، محمّد، *فرهنگ فارسی معین*، ج ۱، تهران: سی گل، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۱۵- باقریان بستان آباد، الهام، *طنز در شعر معاصر*، سال چهارم، شماره ۱۲، فصلنامه ادبیات فارسی (علمی پژوهشی)، صص ۱۲۷-۱۴۴، ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۱۶- رجبی، فرهاد، *رسالت طنز در شعر میرزاده عشقی و احمد مطر*، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره هفتم، صص ۷۳-۱۰۳، ۱۳۹۱ هـ.ش.